

زن به او گفت: ای اقا می بینم که تو نبی هستی! پدران ما در این کوه پرستش می کردند و شما میگویید که در اورشلیم جایست که در آن باید عبادت کرد. عیسی: ای زن مرا تصدیق کن که زمانی می شود که نه در این کوه و نه در اورشلیم پدر را پرستش خواهید کرد. شما آنچه را که نمی دانید می پرستید اما ما آنچه را که می دانیم می پرستیم زیرا نجات از یهود است. و زمانی می شود که همین الان است که در آن پرستش کنندگان پدر حقیقی را می پرستند. زیرا پدر مثل این عبادت کنندگان طالب آنهاست. و خدا روح است و هر که او را می پرستد باید او را به راستی پرستد. زن: می دانم که مسیح می آید و هنگامی که او بیاید او از همه چیز به ما خبر خواهد داد. عیسی: من همانم که گفتمی.

یک سال پیش من در دامنه کوههای اکوادور بودم. ارتفاع این کوه 5000 متر است. اگر قله را می توانستی ببینی متوجه ابر کوچکی می شدی که از دهانه آن بیرون می آید. این کوه آتشفشانی است. و هر بار ترسی را برای مردم اطراف آن میاورد. من قله را می دیدم و نمی توانستم راز این آتشفشان

را بفهمم. ولی من نتوانستم شب آرامی را پای این کوه بخوابم و طولشب مثل یک روز پر مشغله برای من بود. شما میدانید که کوه چی هست؟ من میخواستم این سؤال را بپرسم، که به هر طرف این سؤال کشیده میشود. در داستان امروز ما با یک زن که پای یک کوه ایستاده برخورد میکنیم. این کوه پدرها نام داشت. این کوه جایست که یعقوب و ... در آن عبادت کردند. این زن نه تنها در جلوی یک کوه معمولی بلکه او در برابر عظیم ترین کوه جهان بود و او این را نمی دانست. امروز هم ما در برابر یک کوه عظیم ایستادیم و این کوه بزرگ دعاست. و این هم می تواند باشد که ما این را ندانیم که ما جلوی کدام کوه عظیم هستیم و داریم دعا می کنیم. شاید تو هنوز با دعا آشنا نشدی و ان را امتحان نکردی ولی این هم خیلی بد نیست. ادمها این را برای خودشون تصور و صحبت می کنند از چیزی که بتوانند ان را ببینند. ولی چه اتفاقی می افتد وقتی یک نفر دعا میکند. شاید برای تو عادی باشد که کسی دعا می کند و شاید هم از بچگی با ان بزرگ شدی و برای تو عادی باشد و شاید خیلی از دعاها را از حفظ باشی. وقتی با چشمهای بسته دعا می کنی باید بدانی این کلمات چه معنی دارند. و انها همیشه برای تو آشنا نیست و به صورت یک نیروی پنهانی است که می خواستی ان را متوجه بشوی. شاید تو یکی از

ساکنین این دامنه آتشفشانی باشی و قدرت ان را میدانی ولی مدت طولانی این کوه باعث ازار تو نمی شه و می توانی خطر این کوه را رد بکنی بخاطر تجارت خودت. در خطبه امروز عیسی ما را می خواهد به یک دیدگاه دیگری راهنمایی کند و اصلا فرق نمی کند که تو دعا می کنی یا نه. او می خواهد به ما نشان بدهد چه قدرتی در دعاست و من این را می گم که دعای سر کوه قدرت بیشتری دارد از دعاهاى دیگر ولی یک نیرویى که مثل این کوه آتشفشان نمی خواهد ما را از بین ببرد بلکه او ما را نجات می دهد. به چه دلیل عیسی ما را به دعا دعوت می کند که خیلی ساده هم به نظر می رسد. این در مورد یک نیاز زمینی است. عیسی بر سر چاه می نشیند و او تشنه است. هر کس که با او دیدار می کند کسی است که او را به عنوان ارباب زمینی نیاز دارد. او می تواند با سطلی خیلی راحت از چاه آب بکشد و به ارباب خودش آب بدهد. ولی ما باید به این موضوع عمیق تر نگاه کنیم و این موضوع ربطی به تشنه بودن عیسی ندارد بلکه به تشنه بودن زن ربط دارد. در حقیقت قلب این زن مثل این ظرف خالیست او تشنه است ولی تشنگی قلبی اش را نمی تواند با هزاران سطل آب از بین ببرد. حالا ما حرف را عمیق تر می کنیم که چطور یک پیامبر می تواند که کلام عیسی را در قلب این زن بیدار کند او بایستی با ترس و وحشت تعیین می کرد که اینجا یک نفر هست که

نمی‌خواد یک کلامی را شایعه کند بلکه این صحبت برمی‌گردد به قلب و حرفی که در قلبهای خالی جا می‌گیرد.

من در این داستان نگاه دورتری میکنم و متوجه چیزی در این داستان می‌شوم من می‌ترسم من با کسیملاقات می‌کنم که او می‌تواند قلب مرا ببیند. من می‌خواهم ترسم را از بین ببرم من میخواهم در زمانی که او قلب من را می‌بیند نترسم و بتوانم هر چیزی که دارم را به او بدهم. من تمام چیزهای ضروری را برای این کار می‌دانم. و من آرامش را برای قلب خودم ارزو می‌کنم و کسی را که کلید قلب مرا دارد را پیدا نمی‌کنم ولی کسی که مرا بفهمد می‌تواند به من نفس دوباره بدهد چی می‌شد اگر همچین چیزی می‌شد

این زن این را فهمید که عیسی چطور قلبش را روشن کرد. و می‌گوید: عیسی میبندم که تو یک پیامبر هستی! بخاطر اینکه عیسی قلب او را دید و این نظر ان زن بود راجع به عیسی. او چون تمام زمین و دنیا را افریده می‌توانسته قلب ان زن را هم ببیند. او بایستی یک پیامبر باشد؟ پیامبران خیلی کارها کردند که همه انها شارلاتانهای واقعی بودند که از همه چیز دروغ می‌ساختند و ما انها را خوب می‌دانیم. ولی عیسی یکی از انا نیست. او می‌داند برای تک تک ما چه چیز اتفاق می‌افتد. او نمی‌خواهد ما را گمراه کند و ما را بترساند مثل این اتشفشان فعال بلکه او می‌خواهد ما را

نجات بدهد. او می خواهد به ما نشان بدهد که او بیشتر از یک پیامبر است که ما می توانیم قلبمان را به اطمینان به او بدهیم برای آن عیسی آرام نمی نشیند او می خواهد عمیقاً در قلب ما نفوذ کند برای همین این کافی نیست که ما او را به عنوان یک پیامبر بشناسیم. اگر ما او را به عنوان یک پیامبر بشناسیم ، چیکار کنیم با گناهایمان و چیزهایی که قلبمان را سنگین می کند؟ الان در بسیاری از جاها ادمهایی هستند که عیسی را به عنوان یک پیامبر قبول دارند ولی عیسی باز هم دیدش را از این کوه بیشتر می کند و ادمها را صدا می کند و صدایش در همه جا پخش می شود. عیسی کاری می کند که از پدر قدرتمند است که مثل یک پدری که در خانواده باشد. خدا چیزی جداگانه از من نیست بلکه قسمتی از خانواده من است. چیزی که عیسی اینجا می گوید تفاوت بین دعا و صحبتی که ما می کنیم را جدا می کند. حرف او باعث این می شود که من تفاوت خدای حقیقی را با دین های دیگر متوجه بشوم. این زن تذکر می هد که : نزدیک بودن خدا معلوم نیست. بلکه او می بیند که نزدیکی خدا نه در اورشلیم و نه در کوه است بلکه خدا روح و حقیقت است . این چیزی نیست که از طرف ما یا دیگران باشد بلکه از مسیح است. و عیسی به آن زن می گوید : من همانم و من سطل ابی می خواهم در این افتاب اسرائیلی . او

انجایی انتظار می کشد که ما فکرش را نمی کنیم! میخواهی
قلبیت را به او نشان بدهی و با او صحبت کنی؟ امروز تو
فهمیدی چطور عیسی می تواند خودش را به صورت پنهانی
نشان دهد! ادم خیلی بد می تواند به خودش بگوید که بله او
گناهان من را می بخشد، همان چیز که ما هم می گوئیم و
ان زن هم میگفت، عیسی منتظر این است که با او صحبت
کنی و او نیز با تو صحبت بکند. تو می توانی این کوه را
بینی و در حالی که تو او را نمی بینی این کوه منتظر تو
است. فقط یک چیز می خواهد، و می خواهد پیش تو
بماند. آمین